

که در این باره می‌توان به کتابهای تاریخ مراجعه نمود.^{۴۹}

۴۹. خلافت فاطمیان از سال ۲۹۸ هجری شروع و تا سال ۵۶۸ هجری ادامه داشت. بنیانگذار این سلسله، عبیدالله المهدی بود که مدتی از ترس خلفای عباسی که قصد کشتن او را داشتند در خفا زندگی می‌کرد تا اینکه بالاخره در سال ۲۹۱ هجری در فسطاط مصر - که شهری در نزدیکی قاهره بود - دعوت خود را آشکار کرد و امامت خود را اعلام نمود.

اما وی چون که عمال عباسی را در تعقیب خویش دید به مغرب گریخت و در رمضان ۲۹۶ هجری قمری فرماندار قیروان که آن زمان، پایتخت افریقه (تونس) بود، وی را با خانواده و همراهانش دستگیر نمود و به زندان افکند، خبر گرفتاری او به ابوعبدالله شیعی که پیشوای داعیان اسماعیلی بود رسید. او با یاران خود به نجات وی شتافت و با جنگ و درگیری مهدی را آزاد ساخته و خود و قبیله و یارانش با وی بیعت کردند. عبیدالله مهدی پس از چهل روز به تونس آمد و دولت بنی‌رستم را برانداخت. آنگاه لشکری به سرکوبی قرامطه فرستاد و ابوسعید پیشوای آنان را بکشت و حاکمیت خود را در آن سامان تثبیت نمود. در سال ۳۰۱ هجری لشکری برای فتح مصر فرستاد و بر اسکندریه و فیوم مسلط گشت، آنگاه به تونس آمد و در جزیره الخلفاء در کنار دریا، ساختن شهری را آغاز کرد که در سال ۳۰۵ از آن فراغت یافت و آن را مهدیه نام نهاد و در سال ۳۰۸ به آنجا هجرت نمود و سلسله فاطمیان را که بعدها به مصر انتقال یافتند در آنجا تأسیس کرد.

از مهدیه به سیسیل و ایتالیا لشکر کشید و شهرها و جزایری را در آن نواحی تسخیر کرد و به سال ۳۲۲ در مهدیه درگذشت.

پس از وی شانزده خلیفه یکی پس از دیگری تا سال ۵۶۸ خلافت سلسله فاطمیه را به عهده داشتند، یکی از خلفای فاطمی بنام المعز در سال ۳۵۹ هجری در قاهره کنار فسطاط قدیم، شهر المعزیه را بنا کرد و پایتخت خود را از مهدیه به آنجا انتقال داد.

در پایان قرن چهارم هجری بخش اعظم مغرب، لیبی، مصر، فلسطین و سوریه و حجاز، تحت حکومت فاطمیان اسماعیلی قرار داشت. امامان فاطمی برای توسعه دعوت خود در مفر خلافت در قاهره مرکزی تبلیغاتی به نام «دارالدعاة» تأسیس کردند که از آنجا داعیانی به همه سرزمینهای اسلامی اعزام می‌داشتند. در فاصله قرنهای چهارم و پنجم هجری در مشرق بلاد اسلامی و ایران، سازمانهای مخفی فاطمیان اسماعیلی همه جا وجود داشت. فاطمیان در قاهره دانشگاه و مدرسه بزرگی به نام «الازهر» بنا کردند که عقاید خود را در این دانشگاه تدریس می‌کردند. جهت نامگذاری این سلسله به فاطمیان بدین جهت بود که اینان خود را از فرزندان اسماعیل (برادر بزرگ امام موسی کاظم علیه السلام) که پیش از وفات امام صادق علیه السلام از دنیا رفت) دانسته و نسب خود را از این طریق به فاطمه زهرا سلام الله علیها می‌رساندند، اما بسیاری از محققین تاریخ در نسب آنان تشکیک کرده و آنان را از سادات و از بنی فاطمه نمی‌دانند.

حاکمیت آل بویه بر عراق و تشکیل نخستین دولت اسماعیلیه در یمن: کمی پیش از بروز و ظهور دعوت فاطمیان - با آشکار شدن ضعف خلافت عباسیان، شیعیان اعم از شیعه اسماعیلی (که معتقد به امامت اسماعیل فرزند بزرگ امام صادق علیه السلام بودند) و شیعه امامیه که معتقد به امامت اثنی عشری علیه السلام بودند، فعالیتهای سیاسی، مذهبی خود را آغاز کردند، سلسله‌های شیعه امامیه در چند ناحیه بر روی کار آمدند و با فتح بغداد به دست آل بویه و تعیین خلیفه، ضربه‌ای بزرگ به دربار خلافت وارد آوردند و اسماعیلیه نیز در سال ۲۶۸ در یمن دعوت خود را آشکار ساختند و توسط یکی از مبلغان فرقه اسماعیلی به

احتمال انحصار عدم موفقیت خروج پیش از قیام قائم (عج) به ائمه معصومین علیهم السلام احتمال دیگری که بر فرض صدور این روایت از امام علیه السلام وجود دارد، این است که مراد از کلمه «ما - از ما» که در روایت آمده تنها ائمه دوازده گانه علیهم السلام باشد نه همه سادات علوی، چرا که شیعیان ائمه معصومین علیهم السلام از آنان توقع و انتظار خروج و قیام داشتند و بر این معنی اصرار می ورزیدند، پس امام علیه السلام خواسته است با بیان یک امر غیبی آنان را قانع سازد که هر کس از ما پیش از قائم خروج کند به خاطر نبودن عده و عده و اسباب و امکانات لازم، موفق نشده و پیروزی نمی یابد.

در هر صورت، این روایت بر فرض صدور آن به خروج ائمه علیهم السلام یا خروج اهل بیت و اینکه آنان پیروزی تمام عیار و همه جانبه نمی یابند مربوط است. پس نمی توان به آن برای سکوت ما و عدم دفاع از اسلام و مسلمانان در مقابل هجوم کفار و دست نشاندهانشان در صورتی که شرایط فراهم باشد و امید پیروزی برود استناد نمود و قوی ترین دلیل بر امکان هر چیز وقوع آن است و اکنون ما مشاهده می کنیم که بحمدالله و منته انقلاب اسلامی ایران به رهبری یکی از سلاله های اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله که به علم و فقاہت اسلامی آراسته شده به پیروزی رسیده است.

روایت متوکل بن هارون

نظیر این روایت (روایت ربعی)، روایت متوکل بن هارون است که از امام صادق علیه السلام در مقدمه کتاب صحیفه سجادیه نقل شده است.

بررسی زنجیره سند روایت متوکل: راوی این روایت براساس نسخه صحیفه سجادیه که به چاپ رسیده: «عمیر بن متوکل به نقل از پدر خویش متوکل بن هارون» است اما کتاب فهرست (شیخ طوسی رحمته الله علیه) این روایت را به متوکل بن عمر منسوب نموده^{۵۰} و از چنین

→

نام حسین بن حوشب، که ایرانی الاصل بود، قبایل یمن را گردآوری و قلعه های آن ناحیه را تسخیر کردند و موفق به تأسیس اولین دولت اسماعیلی در یمن شدند. برای اطلاع بیشتر در این زمینه می توان به کتابهای: «عبیدالله المهدی» تألیف حسن ابراهیم حسن و طه احمد شرف، چاپ مصر، و «تاریخ جهانگشای جوینی» جلد ۳ و کتاب «فدائیان اسماعیلی» نوشته برنارد لویس، ترجمه فریدون بدره ای و کتاب «تاریخ شیعه و فرقه های اسلام تا قرن چهارم» تألیف دکتر محمد جواد مشکور و کتابهای رجال نظیر «رجال مامقانی»، «الفهرست» شیخ طوسی، «الفهرست» ابن ندیم و... مراجعه نمود. (مقرر)

۵۰. فهرست شیخ طوسی ۱۷۰ (چاپ دیگر ۱۹۹).

شخصی در کتابهای رجال، نامی چه به مدح یا مذمت نیامده است، مگر اینکه گفته شود چون اصحاب ما، صحیفه سجادیه را توسط او و به نام او قبول نموده‌اند همین کار عملاً دلیل بر توثیق و تأیید متوکل بن هارون باشد. که البته چنین تأییدی جای تأمل است. از سوی دیگر در سند روایت «ابوالفضل محمد بن عبدالله بن مطلب شیبانی» آمده است که شخصیت او نیز از نظر علمای رجال، مورد اختلاف است.

نجاشی می‌نویسد: «من مشاهده نموده‌ام که بزرگان اصحاب ما، درباره وی چشم فرو می‌نهند و او را ضعیف می‌شمرند، آنگاه تألیف کتابهایی از جمله کتاب (فضایل عباس بن عبدالمطلب) را به وی منسوب می‌داند^{۵۱}». و نفس تألیف همین کتاب در قدح روایت او کافی است، زیرا بیانگر این است که وی در جهت مصالح و سیاستهای بنی‌العباس حرکت می‌کرده [که به تألیف کتاب فضایل عباس، سرسلسله خاندان بنی‌العباس مبادرت نموده است].

ابن غضائری می‌نویسد: «محمد بن عبدالله بن مطلب شیبانی، ابوالفضل شخصی است که از خود حدیث می‌ساخته و کارهای منکر و خلاف بسیاری مرتکب می‌شده است^{۵۲}».

خلاصه کلام اینکه سند این روایت، چندان صاف و مورد اعتماد نیست.

متن روایت: خلاصه این روایت چنانکه در مقدمه کتاب صحیفه سجادیه آمده،^{۵۳} این گونه است:

«متوکل بن هارون (یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام) نقل می‌کند که یحیی فرزند زید بن علی را (پس از شهادت پدرش) در راه خراسان ملاقات کردم، فرمود از کجا می‌آیی؟ گفتم از حج. احوال کسان و عموزادگان و بستگان خویش خصوصاً امام جعفر صادق علیه السلام را پرسید. [او را از احوال امام صادق علیه السلام] و اندوه حضرتش برای شهادت زید آگاه ساختند. یحیی فرمود، عمویم محمد بن علی (امام باقر علیه السلام) پدرم را به درگیر نشدن با بنی‌امیه پند و اندرز داد و او را آگاه نمود که اگر قیام کند پایان کارش به کجا می‌انجامد.]

سپس یحیی سؤال کرد آیا از پسر عمویم درباره من چیزی شنیدی؟ عرض کردم بلی، فرمود چه شنیدی؟ عرض کردم، دوست ندارم آنچه را شنیده‌ام رو به رویت بگویم. یحیی

۵۱. رجال نجاشی ۲۸۱ (چاپ دیگر ۳۹۶).

۵۲. تنبیح المقال ۱۴۶/۳.

۵۳. مقدمه صحیفه سجادیه، شرح فیض الاسلام، تلخیص شده از صفحه ۹ تا ۲۳.

گفت، مرا از مرگ می ترسانی؟ هرچه شنیده‌ای بگو. گفتم آن حضرت فرمود: «تو کشته شده و به دار آویخته می شوی چنانکه پدرت به دار آویخته شد...»
 در این هنگام، رنگ یحیی تغییر کرد و این آیه را تلاوت فرمود: ﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يَثْبُتُ وَ عِنْدَهُ أَلْكِتَابُ﴾^{۵۴}، آنگاه فرمود: ای متوکل، خداوند متعال این امر (حکومت اسلامی) را به وسیله مبارزات پی گیر ما محکم خواهد ساخت.
 آنگاه متوکل گفت: ای یحیی من دیدم که مردم علاقه‌شان در مقایسه با تو و پدرت به حضرت صادق علیه السلام پسر عموی تو بیشتر است. پس یحیی جواب داد علت این است که عمو و پسر عموی من، مردم را به زندگی دعوت می کنند و من به مرگ، متوکل گفت آیا تو اعلم هستی یا آنها؟ یحیی گفت، همه ما عالم هستیم، منتهی الامر چیزهایی را آنها می دانند که ما نمی دانیم.

در اینجا متوکل، جریان تحویل گرفتن کتاب صحیفه سجادیه را از یحیی برای تحویل به محمد و ابراهیم پسر عموهای یحیی بیان می دارد [و اضافه می کند: هنگامی که خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم جریان را بازگو نمودم. آن حضرت فرمود: «خداوند شما را امر می کند که امانت را به صاحبش رد کنید»، و کسی را به نزد محمد و ابراهیم فرستاد تا به خدمت آن حضرت بیایند. هنگامی که آمدند صحیفه را به آنها سپرد و فرمود: «این صحیفه را از مدینه بیرون نبرید و اضافه نمود شما دو نفر نیز همانند یحیی قیام خواهید کرد و کشته خواهید شد». متوکل گوید سپس امام علیه السلام رو به من کرد و فرمود: «ای متوکل چگونه یحیی به تو گفت که عموی من محمد بن علی و فرزندش جعفر مردم را به زندگی می خوانند و ما آنان را به مرگ و کشته شدن می خوانیم؟»

عرض کردم بلی، به من چنین مطالبی را گفت، پس حضرت فرمود: خدا رحمت کند یحیی را، پدرم از پدرش از جدش از علی علیه السلام نقل نمود که روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر منبر نشسته بود، اتفاقاً خواب سنگینی بر حضرتش دست داد و در عالم خواب دید مردمی چند مانند بوزینگان بر منبرش می جهند و مردم را به قهقرا و عقب‌گرایی (ارتجاع) برمی گردانند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیدار شد و در حالی که در چهره‌اش غم و اندوه نمایان بود، این آیه نازل گردید ﴿وَ خَوَّابِي رَا كَهْ بِهٖ تَوْنَمَايَانْدِيْمِ وَ دَرِخْتِي رَا كَهْ بِهٖ لَمَنْ دَرِ قُرْآنِ يَادُ شَدَهٗ، نَبُوْدُ جِزْ بِرَايِ اَزْمَايِشْ مَرْدَمِ، وَ اَنَانِ رَا اَزْ (كَيْفَرِ خُدَا) مِي تَرَسَانِيْمِ، وَلِي (اَيْنِ تَرَسَانْدِن) اَنَانِ رَا جِزْ طَغْيَانِ وَ

۵۴. ﴿خداوند آنچه را خواهد محو نموده و آنچه را خواهد ثبت خواهد کرد و ام‌الکتاب در نزد اوست﴾.
 [رعد (۱۳): ۳۹].

سرکشی نيفزايد. ۵۵ سپس امام عليه السلام فرمود: مقصود از درخت ملعونه‌ای که در قرآن یاد شده است خاندان بنی‌امیه‌اند...

آنگاه امام صادق عليه السلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی برای تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه و آله و بیان برتری معنوی خاندان عصمت و طهارت در مدت سلطنت بنی‌امیه، این سوره را نازل فرمود: ﴿ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم و چه می‌دانی که شب قدر چیست؟ شب قدر بهتر از هزار ماه است...﴾ ۵۶

مراد از هزار ماه نیز، مدت سلطنت و حکومت خاندان بنی‌امیه است که اگر در این مدت، کوه‌ها با آنها به مقابله برخیزند بر کوه‌ها چیره می‌شوند، تا اینکه خداوند متعال، زوال و نابودی سلطنت آنها را فراهم آورد... پس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این مطلب را به عنوان رازی نزد علی و اهل بیت او به ودیعت نهاد. سپس امام اضافه نمود:

ماخرج ولا یخرج منا اهل البيت الی قیام قائمنا احد لیدفع ظلما او ینعش حقا الا اصطلمته البلیة وکان قیامه زیادة فی مکروهنا و شیعتنا. هیچ‌یک از ما اهل بیت تا روز قیام قائم ما، برای جلوگیری از ستمی و به پاداشتن حقی، قیام نمی‌کند، مگر آنکه بلا و آفتی به او می‌رسد و قیام او بر اندوه ما و شیعیان مان می‌افزاید. ۵۷

۵۵. ﴿و ما جعلنا الرؤیا الی الی اریناک الا فتنة للناس والشجرة الملعونة فی القرآن و نخوفهم فما یزیدهم الا طغیانا کبیراً﴾ [اسراء (۱۷): ۶۰]. جالب توجه است که یزید در میان شجره بنی‌امیه به خاطر قتل امام حسین عليه السلام و یارانش طغیانش از همه بیشتر بود. ﴿فما یزیدهم الا طغیانا کبیراً﴾ (از افاضات معظم له در درس).

۵۶. ﴿انا انزلناه فی لیلۃ القدر، و ما ادریک ما لیلۃ القدر، لیلۃ القدر خیر من الف شهر﴾ [قدر (۹۷): ۱-۳].

۵۷. ان المتوکل بن هارون قال: لقیته یحیی بن زید بن علی و هو متوجه الی خراسان بعد قتل ابيه، فقال لی: من این اقبلت؟ قلت: من الحج، فسألنی عن اهله و بنی عمه، و احفی السؤال عن جعفر بن محمد عليه السلام و قال: هل سمعته یذكر شیئاً من امری؟ فقلت: سمعته یقول: انک تقتل و تصلب کما قتل ابوک و صلب... فقلت: انی رأیت الناس الی ابن عمک جعفر امیل منهم الیک و الی ابيک. فقال: ان عمی و ابنه جعفراً دعوا للناس الی الحیاة و نحن دعوناهم الی الموت. فقلت: یا بن رسول الله اهم اعلم ام انتم؟ قال: کلناله علم غیرانهم یعلمون کل ما نعلم و لا نعلم کل ما یعلمون...

قال المتوکل: فقبضت الصحیفة فلما قتل یحیی صوت الی المدینة فلقیت ابا عبد الله عليه السلام فحدثته

الحديث عن یحیی فبکی...

قال لی ابو عبد الله عليه السلام یا متوکل کیف قال لک یحیی: ان عمی محمد بن علی و ابنه جعفراً دعوا للناس الی

الحیاة و دعوناهم الی الموت؟ قلت: نعم قد قال لی ذلك.

فقال: یرحم الله یحیی، ان ابي حدثنی عن ابيه، عن جده، عن علی عليه السلام ان رسول الله صلی الله علیه و آله اخذته نعسة و هو علی منبره فرأی فی منامه رجلاً یزور علی منبره نزو القردة، یردون الناس علی اعقابهم القهقری... فاتاه

توضیح روایت

گذشته از خدشه دار بودن سند روایت و احتمال اینکه این سنخ اخبار از جعلیات ایادی خلفای وقت برای بازداشتن علویین از خروج و ایجاد روح یأس در میان آنان و جلوگیری از توجه مردم و گرد آمدن زیر پرچم آنان باشد، که پیش از این، به آن اشارت رفت.

مفاد روایت چنانکه ملاحظه می فرمایید، چنین است که رسول خدا، جریان حکومت بنی امیه و طول مدت آن که هزار ماه است را به عنوان یک راز، نزد علی علیه السلام و اهل بیت آن حضرت که از جمله آنان امام حسین علیه السلام است به ودیعت نهاد و امام صادق علیه السلام هم در این روایت فرمود «هیچ یک از ما اهل بیت خروج نکرده و خروج نخواهد کرد...» پس کلام آن حضرت شامل خروج امام حسین علیه السلام نیز می گردد، و اگر این روایت، هر خروج و قیامی را می خواست تخطئه کند مفاد آن تخطئه خروج و قیام امام حسین علیه السلام نیز بود.

پس، از این معنی دانسته می شود که مراد از این روایت - بر فرض صدور آن - بیان حکم شرعی و اینکه خروج جایز است یا غیر جایز، نیست، بلکه بیان یک امر غیبی است که امام علیه السلام از اجداد خویش به دست آورده و بیان این نکته است که هرکس از ما خروج کند به صورت صددرصد - به گونه ای که بلیه و مصیبت و ناراحتی هایی که خواه ناخواه برای طبع انسان ناخوشایند است متوجه وی نشود - پیروز نخواهد شد و باید توجه داشت که هرچه با طبع انسان ناسازگار است در شرع مکروه یا حرام نیست، و چه بسا چیزی را انسان ناخوشایند دارد، اما خیر و خوبی وی در آن است و از جهات دیگر برکاتی بر آن مترتب است. ﴿عسی ان تکرهوا شیئاً و هو خیر لکم﴾.

پس ذیل روایت نیز بر تخطئه خروج و قیام دلالت ندارد. پیش از این نیز گذشت هنگامی که تکلیف دفاع از حق و امر به معروف و نهی از منکر و اتمام حجت بر بسیاری از کسانی که حق بر آنان مشتبه شده بود با تحقق شرایط از قبیل دعوت رؤسا و نیروهای مسلح کوفه و خبر دادن نماینده و دیده بان امام علیه السلام، مسلم بن عقیل به صدق دعوت و بیعت آنان تحقق

→

جبرئیل بهذه الایة: ﴿وما جعلنا الرؤیا التي اریناک الا فتنة للناس و الشجرة الملعونة فی القرآن و نخوفهم فما یزیدهم الا طغیاناً کبیراً﴾ یعنی بنی امیه... قال: وانزل الله - تعالی - فی ذلک: ﴿انا انزلناه فی لیلۃ القدر و ما ادریک ما لیلۃ القدر، لیلۃ القدر خیر من ألف شهر﴾ تملکها بنو امیه لیس فیها لیلۃ القدر.

قال: فاطلع الله - عزوجل - نبیه ان بنی امیه تملک سلطان هذه الامة، و تملکها طول هذه المدة فلو طاولتهم الجبال لطلوا علیها حتی یاذن الله - تعالی - بزوال ملکهم... فاسر رسول الله صلی الله علیه و آله ذلک الی علی و اهل بیته، قال: ثم قال ابو عبد الله علیه السلام: ما خرج و لا یخرج منا اهل البيت الی قیام قائمنا احد لیدفع ظلماً او ینعش حقاً الا اصطلمته البلیة و کان قیامه زیادة فی مکررهنا و شیعتنا.

یافت، خبر دادن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از شهادت امام حسین علیه السلام یا شهادت زید علیه السلام مانع از خروج و قیام آنان نگردد. علاوه بر این چگونه می توان چنین قضاوتی کرد، با اینکه اگر برای خروج و قیام کوچکترین فایده‌ای مگر ظهور خباثت و پلیدی بنی امیه و آشکار شدن باطن آنان و اتمام حجت بر مردم که بر خدا و بر امام زمان خویش حجتی نداشته باشند - علاوه بر تضعیف دولت باطل و درهم شکستن صولت و سطوت آنان - متصور نباشد باز چنین خروج و قیامی جایز و بلکه واجب بود. امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه می فرماید: «مرگ در زندگی ذلتمندانه شماست و زندگی در مرگ قهرمانانه شما»^{۵۸}. و باز می فرماید: «و من با تمام توان تلاش می کنم تا زمین را از این شخص و ازگون و جسم پلید، پاک سازم تا سفال و کلوخها از بین دانه‌های درو شده، جدا و ممتاز گردند.»^{۵۹}

مشخص است مراد امام علیه السلام از این شخص و ازگون و جسم پلید، معاویه است و معاویه از بنی امیه و بلکه از پایه‌ها و رهبران آنان است و امام علیه السلام با وی به جنگ و قتال، برخاست با اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام از کسانی است که چنانکه در روایت آمده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مدت حکومت بنی امیه را به عنوان سر، به وی خبر داده بود.

پس شاید مراد آن حضرت در این باره، این باشد که وی به وظیفه جهاد خویش عمل می نماید تا نیکان از بدان، متمایز شوند، اگرچه در جهاد خویش بالاخره به پیروزی دست نیابد.

و مراد آیه شریفه ﴿وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا...﴾ که در متن روایت آمده، این است که مردم برای فتنه و آزمایش آفریده شده‌اند و سلطه ستمگران و از آن جمله بنی امیه یک نوع امتحان و آزمایش است تا خداوند در عالم خارج نیز نیکان را از بدان متمایز گرداند و در ایام امتحان نیز لطف و انذار خداوند از مردم منقطع نخواهد شد. پس شاید خروج امام حسین علیه السلام و قیامهایی همانند قیام او از مصادیق انذار و تخویفی است که در آیه شریفه ذکر شده، اما این گونه قیامها، جز طغیان و سرکشی حکومت‌های جور را، نیفزود.

گذشته از همه اینها در صورتی که روایت در صدد بیان وظیفه و حکم شرعی باشد چنانکه ملاحظه می فرمایید مربوط به اهل بیت علیهم السلام است و نمی توان برای سکوت و سکون در این عصر و زمان در مقابل هجوم کفار و صهیونیستها بر کشورهای اسلامی و جمیع شئون آنان به آن تمسک نمود.

۵۸. فالموت فی حیاتکم مقهورین والحیاء فی موتکم قاهرین (نهج البلاغه خطبه ۵۱ فیض / ۱۳۸).

۵۹. و سأجهد فی ان اطهر الارض من هذا الشخص المعکوس والجسم المرکوس حتی تخرج المدره من بین حب الحصيد. (نهج البلاغه، نامه ۴۵ فیض / ۹۷۱).

اشکال دیگری در متن روایت

در روایت، اشکال دیگری نیز وجود دارد و آن اینکه هزار ماه، [ارزش شب قدر که گفته شده برابر با حکومت بنی امیه است] برابر با هشتاد و سه سال و چهار ماه است، با اینکه خلافت عثمان، اولین خلیفه اموی در سال بیست و سه هجری شروع گردید و بیعت با سفاح، اولین خلیفه عباسی در سال صد و سی و دو (۱۳۲) صورت گرفت که در این صورت، مدت حکومت بنی امیه (یکصد و نه) سال می شود و اگر مدت خلافت بنی امیه در اندلس را نیز به آن بیفزاییم مدت خلافت آنان به چند قرن می رسد، پس چگونه در روایت، مدت آن هزار ماه قرار داده شده است؟ مگر اینکه مدت خلافت عثمان و نیز خلافت بنی امیه در اندلس را به حساب نیاورده و شروع خلافت بنی امیه را از پی شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام یا صلح امام حسن مجتبی علیه السلام قرار دهیم و حدود هشت یا نه سال آخر حکومت بنی امیه را نیز به خاطر ضعف حکومت آنان و ایجاد مزاحمت ابراهیم عباسی و برادرش سفاح و سیاه جامگان در خراسان برای آنان به حساب نیاوریم که در صحت این گونه محاسبه نیز جای تأمل است.^{۶۰}

باز ممکن است گفته شود مراد از هزار ماه، مفهوم مطابقی آن به صورت دقیق نیست، بلکه مقصود از هزار ماه به عنوان کنایه از زیادی یا کمی مدت است که این تعبیر، حدود آن را مشخص می سازد، و این در استعمالهای مختلف بسیار شایع و رایج است.

و اما آنچه از روایت بر فرض صحت صدور آن ظهور و بروز دارد، این است که نزول سوره قدر برای تسلیت دادن به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مقابل حکومت بنی امیه بوده است و شاید در صدد بیان این نکته بوده که اگرچه حکومت ظاهری به بنی امیه منتقل می گردد، اما امامان از عترت پیامبر صلی الله علیه و آله همواره مهبط ملائکه و روح هستند و امور و مقدرات با نزول ملائکه بر آنان به آنان عرضه می گردد و شب قدر، شب سلام و رحمت بر آنان است و فرشتگانی که فرود آمده اند بر آنان درود می فرستند. چنانکه همین مضامین در برخی از روایتها نیز وارد شده است. پس بر حسب واقع حکومت معنوی و باطنی جهان از آن آنان است، چراکه آنان

۶۰. مرحوم سید علیخان در شرح صحیفه سجاده خود به نقل از ابن اثیر در جامع الاصول، مدت هزار ماه حکومت بنی امیه را اینطور توضیح می دهد: آغاز استقلال سلطنت بنی امیه به هنگام صلح امام حسن علیه السلام با معاویه در پایان سال چهارم هجری است و انقراض دولتشان به دست ابومسلم خراسانی در سال یکصد و سی و دو هجری که مجموعاً نود و دو سال می شود و خلافت عبدالله زبیر در آن میان که هشت سال و هشت ماه طول کشید از آن ساقط می شود، در نتیجه حکومت بنی امیه هشتاد و سه سال و چهارماه بوده که درست مطابق هزار ماه است. (مقرر).

واسطه‌های فیض و رقم‌زننده مقدرات جهانند و این نکته‌ای است گرانبها و ارزشمند.

روایت ابی الجارود

مشابه مرفوعه ربیع و خبر صحیفه سجادیه، روایت ابی الجارود است که می‌گوید از امام محمد باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «هیچیک از ما اهل بیت نیست که ناروایی را دفع و مردم را به سوی حق بخواند، مگر اینکه مصائب و بلاها او را به زانو درمی‌آورد تا اینکه گروهی که جنگ بدر را شاهد بودند قیام کنند، گروهی که کشتگانشان دفن، و مجروح‌هایشان مداوا نمی‌شود. گفتم امام باقر علیه السلام [از این گروه] چه کسانی را اراده فرموده؟ گفت فرشتگان را^{۶۱}»

و نظیر این روایت، روایت دیگری است که شاید هر دو، یک روایت باشند و این، یک قطعه‌ای از آن روایت باشد که باید به محل آن (مستدرک الوسائل) مراجعه نمود. پاسخ استدلال به این روایت نیز از مطالبی که در روایتهای گذشته گفته شد مشخص گردید. اما به طور کلی درباره این روایتها و روایتهای دیگر مشابه آن گذشته از ضعف سند آنها که مانع از توان ایستادگی آنها در مقابل ادله قطعی جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و اقامه احکام اسلام و دفاع از حوزه مسلمانان و شئون آنان است، باید گفت:

برخی از آنها از جعلیات و تحریفات ایادی حکام جور و جیره‌خواران آنان است که هنگامی که با قیام برخی از فرزندان علی علیه السلام و روی آوردن مردم به آنان مواجه می‌شده‌اند، بدین وسیله می‌خواسته‌اند امید آنان را قطع نموده و آنان را از میدان سیاست دور نگه دارند،

السیاسة ما للسياسة؟ و ما ادراك ما للسياسة؟!

و برخی از آنها درباره کسانی است که پرچمهای گمراهی برافراشته و مردم را به اطاعت از خویش، فرا می‌خواندند و برخی از آنها ناظر به شخص معین و یا شرایط معینی است، شرایطی که زمینه‌های قیام و مقدمات آن فراهم نیست و برخی از آنها در شرایط تقیه از حکام جور بیان شده است. و برخی از آنها در مقام بیان حکم شرعی نیست، بلکه فقط متضمن بیان اخبار غیبی است. و وجوه دیگری از این قبیل که پیش از این گذشت، یا در روایتهای آینده خواهد آمد.

۶۱. ابی الجارود قال: سمعت ابا جعفر علیه السلام يقول: ليس منا اهل البيت احد يدفع ضيماً ولا يدعوا الى حق الاصرته البلية حتى تقوم عصابة شهدت بدرا لايسوارى قتيلاً ولا يداوى جريحها قلت: من عنى ابو جعفر علیه السلام قال: الملائكة. (مستدرک الوسائل ۲/۲۴۸ باب ۱۲ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۶).

۳- روایت سدیر

سدیر، روایت نموده که امام صادق علیه السلام فرمود:

«یا سدیر الزم بیتک و کن حلساً من احلاسه واسکن ماسکن اللیل والنهار فاذا بلغک ان السفیانی قد خرج فارحل الینا ولو علی رجلک ^{۶۲}.

ای سدیر، در خانه‌ات بنشین و مراقب زندگی‌ت باش و مادامی که شب و روز آرام هستند آرام گیر، پس هنگامی که خبر به تو رسید که سفیانی خروج کرده حرکت کن و به سوی ما بیا، ولو با پای پیاده».

ممکن است اهل سکوت، بدین روایت استناد نموده و بگویند این روایت، منحصر به سدیر نیست بلکه بر همه واجب است که تا خروج سفیانی و قیام قائم (عج) سکوت نموده و از قیام و خروج خودداری ورزند.

اما در پاسخ باید گفت: الغای خصوصیت و تعمیم حکم به همه افراد در تمام زمانها متوقف است به موردی که ما علم و آگاهی داشته باشیم به اینکه شخص خاص و یا مورد خاصی مورد نظر نیست، اما در مورد شخصی همانند سدیر پس از بررسی ویژگیها و حالت‌های او مشخص می‌گردد که چنین الغای خصوصیتی درباره او صحیح نیست، زیرا از بررسی و تتبع در احوالات او مشخص می‌شود، وی کسی نبوده که بتواند قیام نموده و حکومت اسلامی تشکیل دهد. بلکه یک فرد عادی بوده که مخلص امام صادق علیه السلام بوده، اما همواره احساساتش بر تدبیر و فکرش غلبه می‌کرده است. وی از کسانی بوده که گمان می‌کرده، امام علیه السلام توانایی قیام را دارد و شرایط به عهده گرفتن خلافت برایش مساعد است و به همین جهت همواره مصر و منتظر خروج آن حضرت بوده و برای اینکه زیر پرچم آن حضرت باشد انتظار می‌کشیده است. و آن حضرت در این کلام می‌خواهند به وی بفرمایند که فعلاً نمی‌توانند خلافت ظاهری تشکیل دهند و اینکه علامت قائم به حق خروج سفیانی است. و بر اشخاصی همانند این شخص که امر بر آنان مشتبه شده و تحت تأثیر احساسات غلط و غیرمطابق با واقعیات قرار گرفته‌اند بهترین کار این است که در خانه‌های خویش مانده و بدون نتیجه، خود و دیگران را به هلاکت نیندازند.

بررسی شخصیت سدیر

شاهد بر این مدعی در ارتباط با سدیر، اموری است که ذیلاً متذکر می‌شویم:

۶۲. وسائل ۱۱/۳۶ باب ۱۳ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۳.

۱ - در کتاب تنقیح المقال آمده است که در نزد امام صادق علیه السلام سخن از سدیر رفت. حضرت فرمود: «سدیر عسیده بکل لون^{۶۳} - سدیر، پیچیده شده به هر رنگی است» [یعنی موضع ثابت در امور ندارد و هر روز، رنگ عوض می کند].
ظاهراً مراد از این کلام، این است که وی با رنگهای گوناگون گره خورده و فردی است احساسی مزاج که از جهت فکر و دقت به یک طریق واحد پابرجا نیست، و این کلام، بدین معنی نیست که او ملتزم به تقیه بوده و در برخورد با هر فرقه‌ای به رنگ آنان درمی آید تا خود را حفظ کند، چنانکه در تنقیح المقال از این جمله، این گونه برداشت شده است. زیرا اگر او، این گونه تقیه را رعایت می کرد به زندان نمی افتاد! با اینکه از امام صادق علیه السلام وارد شده که به زید شحام فرمود:

«ای شحام، من برای سدیر و عبدالسلام که در زندان بودند خدا را خواندم [یعنی آزادی آنها را از خدا خواستم] پس خداوند، آن دو را به من بخشید و راه آزادی آن دو را گشود^{۶۴}». ۲ - در کتاب کافی از سدیر صیرفی روایت شده که گفت: بر امام صادق علیه السلام وارد شده و به آن حضرت عرض کردم: به خدا سوگند، نشستن برای شما روا نیست. حضرت فرمود: چرا ای سدیر؟ گفتم به خاطر اطرافیان و پیروان و یاورانی که دارید، به خدا سوگند، اگر امیرالمؤمنین به اندازه شما اطرافی و پیرو و یاور داشت قبایل تیم و عدی [قبیله ابوبکر و عمر] در خلافت وی طمع نمی ورزیدند.

حضرت فرمود: تعداد آنان چه اندازه می تواند باشد؟ گفتم صد هزار. حضرت فرمود: صد هزار؟ گفتم بلی، و بلکه دویست هزار. حضرت فرمود: دویست هزار؟ گفتم، بلی و بلکه نصف دنیا.

حضرت ساکت شد و پس از لحظه‌ای فرمود: آیا می توانی همراه ما به (ینبع) (محلی در نزدیکی مدینه) بیایی؟ عرض کردم بلی. حضرت دستور فرمود، الاغ و استری را زین کردند، من سبقت گرفته و بر الاغ سوار شدم حضرت فرمود: ای سدیر، آیا می شود الاغ را به من بدهی؟ عرض کردم، استر زیباتر و قویتر است. حضرت فرمود: اما الاغ برای من راحتتر است. پس من از الاغ پیاده شده و سوار استر شدم و آن حضرت بر الاغ سوار گردید و به اتفاق از شهر خارج شدیم. هنگام نماز شد، حضرت فرمود: ای سدیر، پیاده شو، نماز بخوانیم، پس فرمود: نه، این زمین شوره زار است و نماز در آن جایز نیست، راه را ادامه

۶۳. تنقیح المقال ۸/۲.

۶۴. یا شحام انی طلبت الی الهی فی سدیر و عبدالسلام بن عبدالرحمان و کانافی السجن - فوهبهما لی و خلنی سیلهما. (تنقیح المقال ۸/۲).

دادیم تا به زمینی که خاک آن قرمز بود رسیدیم. حضرت به پسر بچه‌ای که چند بزغاله را می‌چرانید نگاه کرد و فرمود: «لو كان لي شيعة بعد هذه الجداء ما وسعني العقود - اگر من به اندازه این بزغاله‌ها شیعه داشتم سکوت و نشستن برایم جایز نبود».

آنگاه از مرکب پیاده شدیم و نماز خواندیم، هنگامی که از نماز فارغ شدیم به بزغاله‌ها توجه نموده و آنها را شمارش کردم، دیدم تعدادشان هفده رأس است^{۶۵}.

ما این روایت را به صورت کامل یادآور شدیم، زیرا از آن وضعیت و شرایط امام عليه السلام و حدود ادراک سدیر و اندازه تشخیص وی در این گونه مسائل مشخص می‌گردد. و مراد امام عليه السلام از شیعه در این روایت، تنها کسانی که نامی از شیعه دارند نیست، بلکه مراد آن حضرت، شیعه به معنی واقعی است، یعنی کسانی که تا مرحله مرگ و شهادت در همه موارد حاضرند پایدار بمانند و اینان بویژه در آن زمانها چه بسیار کم یافت می‌شدند.

۳- در خبر معلی بن خنیس که در آینده نیز مطرح خواهد شد آمده است که گفت: نامه عبدالسلام بن نعیم و سدیر را همراه با نامه‌های افراد دیگری خدمت امام صادق عليه السلام بردم، در زمانی که صاحب پرچمهای سیاه [ابومسلم خراسانی] قیام کرده، ولی هنوز آثار حکومت بنی عباس ظاهر نشده بود.

در آن نامه‌ها نوشته شده بود: ما پیش‌بینی می‌کنیم که امر خلافت به شما واگذار شود، شما چه نظری دارید؟ حضرت با عصبانیت، نامه‌ها را به زمین زد و فرمود: «اف، اف ما انالهُؤلاء بامام، اما يعلمون انه انما يقتل السفیانی؟ اوه، اوه، من امام اینان نیستم، آیا نمی‌دانند که باید سفیانی کشته شود؟» [اشاره به اینکه علامت قیام قائم به حق، یکی کشته شدن سفیانی است]^{۶۶}.

ظاهراً مراد از عبدالسلام بن نعیم که در این روایت آمده، همان عبدالسلام بن عبدالرحمن بن نعیم است که پیش از این گفته شد همراه با سدیر زندانی بوده و در اینجا به جدّ خود (نعیم) منسوب شده است. و مراد از «مسوده» پیروان ابومسلم خراسانی هستند که به خاطر سیاهی لباسها و پرچم‌هایشان به «مسوده» - سیاه‌جامگان - شهرت یافته بودند. در این روایت، باز ملاحظه می‌فرمایید که سدیر و سایر رفقای او به خاطر آگاه نبودن از شرایط جامعه و مقدار توانایی امام، و عدم درک صحیح از اهداف و مقاصد سیاه‌جامگان، پنداشته‌اند که زمینه برای بازگرداندن خلافت جامعه به صورت بالفعل به امام عليه السلام فراهم

۶۵. کافی ۲/۲۴۲ کتاب الایمان والکفر، باب قلة عدد المؤمنین، حدیث ۴.

است. اما غافل از اینکه ابومسلم اگرچه مردم را به اطاعت فردی از افراد بنی هاشم دعوت می نمود و چند سال، این شعار را می داد و افراد بسیاری نیز به همین جهت از وی پیروی نمودند، اما آنان این شعار را به خاطر جذابیتی که داشت در مقابل بنی امیه - که کشندگان اهل بیت پیغمبر ﷺ بویژه سیدالشهدا علیه السلام بودند - انتخاب کرده بودند و غرض ابومسلم در واقع، بازگرداندن حق به اهلش نبود که خلافت را به امام صادق علیه السلام واگذار کند. وی از جانب ابراهیم بن محمد عباسی مبعوث بود که امور خراسان را سروسامان بخشد و پس از کشته شدن ابراهیم، مردم را به خلافت برادرش «عبدالله سفاح» دعوت می نمود و به وسیله سپاهیان همین ابومسلم بود که سفاح توانست بر مروان حمار (آخرین خلیفه اموی) پیروز گشته و او را متواری کند، اما وضعیت آنان بر افرادی همانند سدیر و رفقاییش مشتبه و نامشخص بود^{۶۷}. و اینکه امام علیه السلام در روایت فرمود: «من امام اینان نیستم» شاید مراد از اینان

۶۷. در اینجا برای روشن شدن زمینه سخن امام، و اطلاع یافتن از عمق وابستگی ابومسلم به خاندان بنی العباس به صورت اختصار به شرح زندگی ابومسلم می پردازیم:

در پایان حاکمیت ننگین بنی امیه و ایجاد حرکت های مردمی - انقلابی، در گوشه و کنار جهان اسلام، علیه مروان حمار، آخرین خلیفه اموی، غلامان و یاران ابراهیم عباسی در اطراف زندان کوفه به نوجوان غریبه ای برخورد می کنند که توجه آنها را جلب می کند.

در پرس و جو از او متوجه می شوند نام او ابومسلم است که به همراه پدرش از اصفهان به آذربایجان رفته و از آنجا به خاطر دستگیری دو تن از دوستان پدرش توسط عمال حکومت بنی امیه به کوفه کشیده شده است و برای ملاقات آنان اطراف زندان پرسه می زند.

یاران ابراهیم، ابومسلم را به همراه خود به نزد ابراهیم که در تدارک قیام علیه بنی امیه است می برند و ابراهیم از او بسیار خوشش می آید و می گوید: هذا عزله من العزل - این تکه ای از تکه هاست، نوجوان بسیار زیرک و با هوشی است - ابراهیم، ابومسلم را در کنار خود نگاه می دارد و ابومسلم ناراضی از حکومت جائزانه بنی امیه، در کنار ابراهیم، خود را برای قیام آماده می کند و پس از مدتی از طرف ابراهیم به عنوان رهبر و پرچمدار قیام به ناحیه خراسان اعزام می شود. ابومسلم در خراسان، قیام خود را شروع می کند و در مقابل حکومت بنی امیه، مردم را به خلافت و حاکمیت یکی از فرزندان بنی هاشم که منظورش «ابراهیم عباسی» بوده دعوت می کند. اما پس از مدتی، جاسوسان بنی امیه، جریان ابراهیم را کشف نموده، او را دستگیر می کنند و مروان حمار با فرو بردن سر او در «دیگ نوره» او را خفه کرده و از بین می برد.

ابومسلم پس از شنیدن خبر قتل ابراهیم، مردم را به حمایت از برادرش سفاح، دعوت می کند و با رشادتها و لشکرکشیهای خود و حمایت مردم که به حکومت یک نفر از بنی هاشم دل بسته بودند مروان حمار را شکست می دهد و بدین وسیله، یکی از مقربان درگاه سفاح می شود تا جایی که ظاهراً سفاح خلیفه و حاکم جامعه است ولی باطناً ابومسلم کارهای حکومت را اداره می کند. و درست در همان ایام جنگ ابومسلم با بنی امیه است که افرادی همچون سدیر و دیگران تصور می کردند که ابومسلم، خلافت را به امام صادق علیه السلام واگذار خواهد کرد و امامت آن حضرت را خواهد پذیرفت. اما امام صادق علیه السلام از وضعیت کار

اشاره به سیاه‌جامگان باشد، یعنی آنان مرا امام خود نمی‌دانند و محتمل است که اشاره به سدیر و رفقایش باشد و امام می‌خواهد بفرماید، من امام اینان نیستم، چون که از من اطاعت ندارند، یا من امامی که بالفعل خلافت اینان را به عهده داشته باشم نیستم.

از جهت مضمون نزدیک به همین روایت است روایتی که در تنقیح‌المقال از کشی به سند خویش از عبدالحمید بن ابی‌دیلیم آمده که گفت: من نزد امام صادق علیه السلام بودم که نامه عبدالسلام بن عبدالرحمن بن نعیم و نامه فیض بن مختار و سلیمان بن خالد به دست آن حضرت رسید که در آن، نوشته بودند، کوفه آماده قیام و انقلاب است. اگر آن حضرت آنان را مأمور کند که آنجا را تصرف کنند تصرف می‌کنند، پس هنگامی که حضرت، نامه آنان را خواند، آن را به زمین افکند و فرمود: «ما انالهُؤلاء بامام. اما يعلمون ان صاحبهم السفیانی؟ من امام اینان نیستم، آیا نمی‌دانند که صاحب اینان سفیانی است؟»^{۶۸}

شاید مراد در این روایت این است که صاحب اینان، قائم (عج) است که ظهور وی هم‌زمان با سفیانی است.

در هر صورت با توجه به مطالبی که درباره سدیر و خصوصیات او گفته شد ما نمی‌توانیم از روایتی که خطاب به وی ایراد شده و او را ملزم می‌کند در خانه بنشیند، الغای خصوصیت کرده (و بگویم وظیفه همه حتی در عصر غیبت، سکوت و در خانه نشستن است) با اینکه احتمال خصوصیت در روایت وجود دارد.

علاوه بر همه اینها آیا می‌توان با این روایت و روایتهای دیگری از این قبیل، از جمیع آیات و روایات و حکم عقل که بر وجوب دفاع از اسلام و از شئون مسلمانان در قبال هجوم کفار و ستمگران وجود دارد - حتی در شرایطی که امکان تحصیل قوه و قدرت برای دفع آنان وجود دارد بر فرض اینکه عصر غیبت نیز هزاران سال به طول بیانجامد - دست برداشت؟ با اینکه ما گفتیم که جهاد دفاعی به طور قطع، مشروط به اذن و اجازه امام نیست.

با توجه به مطالبی که در این روایت یادآور شدیم تبیین و تفسیر روایت معلی بن خنیس



آنان به خوبی آگاه بود و کلام امام علیه السلام نیز مربوط به همان زمان است. ابومسلم وابسته به خاندان بنی‌العباس و جیره‌خوار و مأمور آنان بود و حتی از جانب عباسیان، ترس آن می‌رفت که خلافت را برای خود تصاحب نماید، به همین جهت پس از مرگ سفاح، منصور دوانیقی (برادر دیگر سفاح) از قدرت ابومسلم دچار وحشت شد و با مشورت یکی از رفقایش، ابومسلم را که در آن زمان ۳۸ سال بیشتر نداشت، کشت و جزای آن همه خدمت به خاندان بنی‌العباس را این‌گونه به وی پرداخت نمود. برای اطلاع بیشتر در این زمینه به کتاب وفیات الایمان ابن خلکان مراجعه شود. (از افاضات معظم له در درس).

که روایت هشتم از روایتهای همین باب است نیز مشخص شد.

۴ - روایت ابی المرهف

ابی المرهف از امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده که فرمود:

«الغبرة علی من اثارها هلك المحاضیر قلت: جعلت فداک و ما المحاضیر؟ قال المستعجلون اما انهم لن یریدوا الا من یرض لهم، ثم قال: یا ابا المرهف اما انهم لم یریدوکم بمجحفة الا عرض الله (عزوجل) لهم بشاغل ثم نکت ابو جعفر علیه السلام فی الارض ثم قال: یا ابا المرهف، قلت لیک، قال: اتری قوما حبسوا انفسهم علی الله (عز ذکره) لا یجعل الله لهم فرجا؟ بلی والله لیجعلن الله لهم فرجا»^{۶۹}.

گرد و غبار به ضرر کسی است که آن را برانگیخته است، اسبهای چموش مغرور، هلاک می شوند. عرض کردم، فدایت شوم، اسبهای چموش مغرور چه کسانی هستند؟ فرمود: کسانی که عجله می کنند. آنان (مأمورین حکومت)، کسانی را زیر نظر گرفته و دستگیر می کنند که در معرض دید آنها باشند یا با آنان برخورد داشته باشند. آنگاه فرمود: ای ابی المرهف، آنان به شما گزندی نخواهند رساند مگر اینکه خداوند برای آنان گرفتاری و سرگرمیهایی را پدید خواهد آورد، سپس آن حضرت در حال اندیشه، چشم به زمین دوخت و فرمود: ای ابی المرهف، عرض کردم. بلی. فرمود: آیا دیده ای جمعیتی که جان خود را وقف راه خدا کرده باشند، خداوند برای آنان، فرجی قرار نداده باشد؟ بلی به خدا سوگند، خداوند برای آنان راه فرج و گشایشی قرار خواهد داد.»

سند و لغات روایت: ابی المرهف (راوی روایت) را مرحوم شیخ طوسی در کتاب رجال خویش از اصحاب امام باقر علیه السلام به شمار آورده است.^{۷۰} اما در کتاب تنقیح المقال، فصل کنیه ها آمده است که: «من به نام و شرح حال او در کتب رجال حدیث دست نیافتم»^{۷۱} [شخص مجهول الهویه ای است].

کلمه «الغبرة» با ضم غین و یا فتح غین و باء، به معنی گرد و غبار است و کلمه «المحاضیر والمحاضیر» از اسب و غیر آن، به معنی اسب چموش و سرکش است و «المجحفة» با ضم میم و تقدم جیم به معنی گزند و آسیب است.

۶۹. وسائل ۱۱/۳۶ باب ۱۳ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۴.

۷۰. رجال شیخ / ۱۴۲.

۷۱. تنقیح المقال ۳/۳۴.

ایجاد امید و نفی حرکت‌های احساسی و زودرس

از این روایت آشکار می‌شود که برخی از افراد علیه حکومت خروج نموده و حکومت بنی‌امیه، آنان را مورد تعقیب قرار داده بوده و ابی‌المرفف از آن بیم داشته که تعقیب حکومت به وی نیز سرایت کند، امام علیه السلام گویا در این روایت خواسته‌اند وی را خاطر جمع نموده و ترسش را از بین ببرند، بدین صورت بفرمایند که ضرر غبار برای کسی است که آن را برانگیخته و به ابی‌المرفف آسیبی نخواهد رساند.

آنگاه امام علیه السلام از هلاک فرد شتابزده، یعنی کسی که تحت احساسات آنی قرار گرفته و پیش از تهیه مقدمات و امکانات اقدام به خروج و قیام کند خبر می‌دهد. بنای ائمه علیهم السلام در هیچ زمان بر این نبوده که مسلمانان را از جهاد و دفاع باز دارند، بلکه همواره آنان را از عجله و حرکت‌های متهورانه و افراطی که به آنان و به ائمه علیهم السلام لطمه وارد می‌آورده، برحذر می‌داشته‌اند.

حتی اخبار مربوط به تقیه نیز در صدد منع از اصل جهاد و مبارزه نیست، بلکه در صدد تأکید بر حفظ جان برای پرداختن به وظیفه دفاعی و مبارزاتی است و به همین جهت در روایت آمده: «تقیه، سپر مؤمن است»^{۷۲}. چرا که سپر در میدان جهاد و مبارزه با دشمن کاربرد دارد، نه به هنگام آرامش در منزل، و عقل نیز بر این معنی حکم می‌کند که حتی الامکان حفظ جان، ولو در حال دفاع، واجب است. و ظاهراً ضمیر «هم - آنان» در دو مورد متن روایت [«آنان»، کسانی را زیر نظر گرفته و مورد نظر دارند که در معرض دید «آنان» باشند] به مأمورین حکومت بازگشت می‌کند، نه به کسانی که دست به قیام زودرس می‌زنند و باز شاید مراد از کسانی که جان خود را وقف راه خدا نموده‌اند اهل بیت پیغمبر علیهم السلام باشند و فرجی که در نهایت برای آنان حاصل می‌شود فرج اهل بیت پیغمبر به وسیله قیام حضرت قائم (عج) باشد.

در هر صورت این روایت در مقام منع از دفاع در مقابل هجوم دشمنان یا منع از اقامه حکومت اسلامی در صورت توان، و امکان ایجاد شرایط و مقدمات آن، نیست و این نکته‌ای است شایان توجه.

۷۲. ان التقیة جنة المؤمن (وسائل ۱۱/۴۶۰، باب ۲۴ از ابواب امر و نهی و مایناسیها، حدیث ۴). والتقیة نرس المؤمن (وسائل ۱۱/۴۶۰، باب ۲۴ از ابواب امر و نهی و مایناسیها، حدیث ۶).

۵- روایت فضل بن سلیمان

عن فضل بن سلیمان الکاتب قال: كنت عند ابي عبد الله عليه السلام فاتاه كتاب ابي مسلم فقال: «ليس لكتابك جواب اخرج عنا، فجعلنا يسار بعضنا بعضا فقال: اي شيء تسارون يا فضل، ان الله لا يعجل لعجلة العباد ولا زالة جبل عن موضعه اهون من ازالة ملك لم ينقض اجله ثم قال: ان فلان بن فلان، حتى بلغ السابع من ولد فلان، فقلت فما العلامة فيما بيننا و بينك جعلت فداك؟ قال: لاتبرح الارض يا فضل حتى يخرج السفیانی فاذا خرج السفیانی فاجیبوا الینا - یقولها ثلاثا - و هو من المحتوم^{۷۳}.

فضل بن سلیمان کاتب روایت می کند که من خدمت امام جعفر صادق علیه السلام بودم که نامه ای از ابو مسلم [خراسانی] خدمت آن حضرت آوردند، حضرت به آورنده نامه فرمود: برای نامه تو جوابی نیست، از پیش ما بیرون برو، در این زمان ما با یکدیگر به نحو نجوی و محرمانه (در گوش یکدیگر) سخن می گفتیم، حضرت فرمود: ای فضل، چه چیز را به یکدیگر، محرمانه و به صورت درگوشی می گوید؟ خداوند برای عجله بندگان، کارها را جلو نخواهد انداخت، همانا از جا کردن کوهی آسان تر است از کنار زدن پادشاهی که هنوز مدت آن به پایان نرسیده است.

آنگاه فرمود: همانا فلان بن فلان تا اینکه به هفتمین نفر از فرزندان فلان (منصور عباسی) رسید. عرض کردم: فدایت شوم، پس علامت بین ما و شما (برای قیام) چیست؟ فرمود: پیوسته، همین طور خواهد بود ای فضل، تا اینکه سفیانی خروج کند، پس هنگامی که سفیانی خروج کرد به طرف ما حرکت کنید - امام علیه السلام این کلام را سه مرتبه تکرار فرمود - و این از نشانه های حتمی است.»

توضیح روایت

در توضیح روایت باید به چند نکته توجه نمود:

۱- ضعف سند روایت

سند این روایت تا برسد به فضل، صحیح است، اما راوی روایت فضل بن سلیمان کاتب از نویسندگان و کاتبهای دربار منصور و مهدی عباسی بوده که حساب خراج و مالیاتها را ثبت و ضبط می نموده است. علمای رجال درباره او نوشته اند که شخص کشف نشده و

۷۳. وسائل ۳۷/۱۱ باب ۱۳، از ابواب جهاد عدو، حدیث ۵.

مجهول الحالی است که ظاهراً امامی مذهب و شیعه بوده است^{۷۴}، اما به نظر ما، دلیلی بر شیعه بودن او غیر از نقل همین روایت از امام علیه السلام که جریان نامه ابو مسلم را نقل کرده نیست و محتمل است از جاسوسان خلفای عباسی در دستگاه امام صادق علیه السلام بوده و در نتیجه از جهت سند، سست و ضعیف است و نمی توان به آن تکیه کرد.

۲- شرایط بیان روایت

ما پیش از این گفتیم که ابو مسلم در ابتدای کار، از طرف ابراهیم عباسی به خراسان اعزام شد و پس از مرگ ابراهیم از مبلغین برادرش سفاح شد و سفاح با نیرو و سپاهیان وی بر مروان حمار پیروز شد و در زمان حیات سفاح، همواره مورد احترام او بود، اما بعد از مرگ سفاح و انتقال سلطنت به منصور، منصور نسبت به قدرت ابو مسلم حسد برد و از وی بر حکومت خود ترسید و با او به دشمنی برخاست و او را تحقیر کرد و در نهایت او را به قتل رسانید.

پس شاید ابو مسلم در این فاصله می خواسته است با امام صادق علیه السلام ارتباط برقرار کند تا بدین وسیله، آن حضرت را در مقابل منصور برانگیزد و نیت او یک نیت صادقانه و خالصانه ای نبوده است و امام علیه السلام به قصد او آگاهی یافته و قدرت منصور و استقرار حکومت او را نیز می دانسته است. از سوی دیگر، امام علیه السلام می داند که مقدمات قیام و انقلاب برای آن حضرت آماده نیست و با یک خبر غیبی هفت نفر از فرزندان منصور که به خلافت می رسند را برمی شمارد و کاتب منصور (فضل) نیز در مجلس حضور داشته است.

پس بر این اساس، شرایط حاکم بر صدور روایت، شرایط احتیاط و تقیه بوده است نه شرایط عادی.

۳- مفهوم روایت

بر فرض صدور روایت، امام علیه السلام در چنین شرایطی (شرایط تقیه) می فرماید: «خداوند به خاطر شتاب بندگان در کارها شتاب نخواهد کرد، همانا از جا کندن یک کوه، آسانتر از کنار زدن پادشاهی است که هنوز مدت آن به پایان نرسیده است.» مراد از این جمله این نیست که خداوند، دفاع از اسلام و مسلمانان را با تهیه مقدمات، واجب نموده و یا اینکه با سلاطین و پادشاهان درگیری و جنگ، جایز نیست و گرنه سخن آن حضرت علیه السلام تخطئه جهاد علی علیه السلام با معاویه و امام حسین علیه السلام با یزید و زید با هشام نیز هست. از سوی دیگر، جهاد و مبارزه در سطح جهان با پادشاهان بسیار بوده که به پیروزی انجامیده که از آن جمله است در همین اواخر، پیروزی انقلاب اسلامی در ایران.

۷۴. تنقیح المقال ۸/۲، باب الفاء.

پس مراد آن حضرت، یا بیان یک امر غیبی است و آن اینکه سلطنت منصور پایان پذیرفته است، یا بیان این نکته است که جنگ با پادشاهان متوقف بر تهیه مقدمات بسیاری است، چرا که شکست دادن پادشاهان پس از محکم کردن پایه‌های حکومتشان امر بسیار مشکلی است، همانند متلاشی کردن کوه که بر صرف امکانات و نیروی بسیار، متوقف است.

باز بیانگر این است که اگر در مقابل پادشاهان، شکستی روی داد و پیروزی بر آنان به دست نیامد، نباید موجب ناامیدی و یأس شود، چرا که رزمنده گاهی به پیروزی می‌رسد و گاهی شکست می‌خورد، زیرا طبیعت جنگ، مقتضی همین معناست. در هر صورت روایت نمی‌خواهد بفرماید شکست دادن پادشاهان محال است، چرا که روشن‌ترین دلیل بر امکان هر چیز وقوع آن است.

۴ - سفیانی کیست؟

در قسمت آخر روایت، امام علیه السلام علامت حتمی قیام و فرج اهل بیت علیهم السلام را خروج سفیانی بیان نموده است. (احتمال داده می‌شود این یک خبر غیبی باشد که امام علیه السلام از ظهور حضرت حجت و خروج سفیانی خبر می‌دهد) ولی، بعضی سفیانی را «سفیاتی» به تاء دو نقطه خوانده‌اند و گفته‌اند سفیاتی، اشاره است به انقلاب جهانی مارکسیستی، و پیدایش مارکسیسم را همان جریان سفیاتی دانسته‌اند [از آن رو، که مرکز اصلی مارکسیسم، اتحاد جماهیر سوفیتی است].

پاره‌ای دیگر گفته‌اند سفیانی، اسم شخص خاصی نیست، بلکه کسی که منسوب به بنی‌امیه و ابوسفیان باشد سفیانی است. (طبق این تعبیر به صدام هم می‌شود گفت سفیانی، به خاطر اینکه تکریتی است و می‌گویند که تکریتی‌ها از نسل بنی‌امیه‌اند)، این احتمال، بعید به نظر می‌رسد، چونکه سفیانی اشاره به یک شخص است نه یک جریان و مرام، و در بعضی از روایات هم به نام «عثمان بن عنبسه» از او یاد شده است. واللہ اعلم.

۶ - روایت ابی بصیر

صحیحة ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال: «کل رایة ترفع قبل قیام القائم فصاحبها طاغوت یعبد من دون الله عزوجل»^{۷۵}.

ابی بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: هر پرچمی که قبل از قیام

قائم برافراشته شود، صاحب آن، طاغوت^{۷۶} است که غیر خداوند عزوجل را پرستش می‌کند.»

و نیز نعمانی در کتاب الغیبه به سند خویش از مالک بن اعین از امام باقر^{علیه السلام} روایت می‌کند که فرمود: «هر پرچمی که پیش از پرچم قائم برافراشته شود، صاحب آن طاغوت است.»^{۷۷}

توضیح روایت

روایت از جهت سند، صحیح است و لازم است به آن توجه بیشتری مبذول شود که در اینجا از چند جهت به توضیح آن می‌پردازیم:

داعی به نفس طاغوت است یا داعی به حق؟

در صفحات گذشته ضمن روایت اول همین بخش [روایت عیص بن قاسم] به تفصیل گفته شد که دعوت بر دوگونه است:

۱- دعوت به نفس که باطل و غیر شرعی و محکوم است.

۲- دعوت برای درهم شکستن باطل و اقامه حق و واگذار کردن آن به اهلش که حق و مورد تأیید ائمه معصومین^{علیهم السلام} است.

در این روایت، پرچمهایی که به خاطر دعوت به نفس برافراشته شده، محکوم شده، نه پرچمهایی که برای دعوت به حق برافراشته شده‌اند.

به عبارت دیگر، پرچمی که در مقابل قائم (عج) واقع گردد طاغوت است نه پرچمی که در مسیر و طریق و جهت او باشد، به همین جهت در روایت از آن به طاغوت تعبیر شده و گفته شده که صاحب آن در مقابل خدا مورد پرستش واقع شده است.

مؤید این مطلب، گفتار امام باقر^{علیه السلام} در روایتی است که در روضه کافی آمده است. [که قید ضلالت را برای پرچم تصریح نموده] و می‌فرماید: «هیچکس مردم را تا زمان خروج دجال فرا نمی‌خواند. مگر اینکه افرادی یافت می‌شوند که با او بیعت می‌نمایند و هر کس «پرچم ضلالتی» برافراشت صاحب آن طاغوت است.»^{۷۸}

۷۶. طاغوت از ریشه طغیان به معنی ستمگر و سرکش است. اصل آن، طغیوت بوده، در آن قلب مکانی صورت گرفته و طغیوت شده، یاء قلب به الف شده طاغوت شده است. (از افاضات معظم له در درس).

۷۷. عن ابی جعفر^{علیه السلام} انه قال: کل رایة ترفع قبل رایة القائم فصاحبها طاغوت (مستدرک الوسائل ۲/۲۴۸، باب ۱۲ از ابواب جهاد عدو).

۷۸. «وانه لیس من احد يدعو الی ان یخرج الدجال الا وسیجد من پیایعه و من رفع رایة ضلالة فصاحبها

ممکن است گفته شود: آنچه از ظاهر این روایت استفاده می‌شود این است که بطلان قیام را به حسب زمان مشخص نموده نه به حسب هدف، بدین معنی که هر قیامی در طول زمان قبل از قیام قائم برپا شود قیام باطلی است، و عموم در اینجا عموم فراگیر است، پس در عصر غیبت، قیام مطلقاً با هر هدفی که باشد جایز نیست.

اما این گفتار را به چند گونه می‌توان پاسخ گفت:

الف: احتمال صدور روایت در پاسخ به موارد خاص

محتمل است که قضیه خارجی باشد، به این معنی که روایت، اشاره باشد به قضایایی که در همان زمان و شرایط به وقوع می‌پیوسته و مراد پرچمهای بخصوصی است که با ویژگیهای بخصوصی در آن زمان برافراشته می‌شده و ماهیت آنها در بین مردم مورد سؤال و بحث بوده و امام علیه السلام در پاسخ آن سؤالات، این روایت را بیان فرموده است، زیرا بسیار بعید به نظر می‌رسد امام علیه السلام این کلام را ابتداءً بیان فرموده باشد.

ب: تعارض روایت با روایات مؤید قیام

از سوی دیگر در صورتی که این روایت را به صورت مطلق برای همه زمانها بدانیم با روایات بسیاری از جمله روایت صحیحۀ عیص بن قاسم - که پیش از این خواندیم و بر تقدیس قیام زید و کسانی که همانند او دعوت به حق داشتند دلالت داشت، معارض است. و نیز این روایت با قیام حسین بن علی شهید فخر که در زمان خلافت موسای هادی (برادر هارون الرشید) قیام نمود معارض است. با اینکه از سوی ائمه علیهم السلام روایتی که قیام وی را مورد مذمت قرار داده باشد به دست ما نرسیده و بلکه از سوی دیگر، روایات مستفیضه‌ای که بر تقدیس او و تقدیس قیامش دلالت دارد نقل شده که در کتاب مقاتل الطالبین به آنها اشارت رفته است. و ما نیز ان شاء الله در مباحث آینده به درج آنها خواهیم پرداخت.

چند نمونه از روایات مؤید قیام در زمان غیبت

۱ - در کتاب غیبت نعمانی به سند خویش از ابی بصیر از امام باقر علیه السلام ضمن روایتی طولانی که در ارتباط با علامتهای ظهور قائم (عج) است آمده:

«هیچ یک از پرچمهای برافراشته شده [قبل از ظهور آن حضرت] هدایت یافته‌تر از

پرچم یمانی نیست، پرچم او پرچم هدایت است، چون که مردم را به حکومت امام زمان دعوت می‌کند. پس هنگامی که یمانی خروج کرد فروختن سلاح به مردم و به هر مسلمان حرام است. [باید رایگان در اختیار آنها گذاشته شود و یا به مردمی که در مقابل او بایستند نباید سلاح فروخت]. پس از خروج او به یاری او بشتاب، زیرا پرچم او پرچم هدایت است و بر هیچ مسلمانی جایز نیست با او مخالفت نموده و کار شکنی کند، و اقدام کننده بر این کار، اهل آتش است، زیرا یمانی مردم را به حق و صراط مستقیم دعوت می‌نماید^{۷۹}».

از این روایات استفاده می‌شود که قبل از قیام حضرت حجت(عج) پرچمهای حقی نیز بر افراشته می‌شود و نیز پرچم‌هایی که مردم را در مسیر حکومت امام زمان(عج) دعوت می‌کند پرچمهای هدایت است و باید به یاری آنها شتافت.

۲ - و باز در کتاب غیبت نعمانی به سند خویش از ابی خالد کابلی از امام باقر^{علیه السلام} روایت شده که فرمود:

«گویا از مشرق، قومی را مشاهده می‌کنم که برای به دست آوردن حق قیام می‌نمایند، اما حق به آنها داده نمی‌شود. پس با جدیت بیشتر به دنبال آن می‌روند، باز هم به آنها داده نمی‌شود، پس هنگامی که این چنین دیدند شمشیرهایشان را بر شانه‌هایشان می‌گذارند، در آن صورت آنچه می‌خواهند به آنها داده می‌شود، اما آنان نمی‌پذیرند و قیام می‌کنند و آن را تنها به صاحب شما امام زمان(عج) واگذار می‌کنند. کشته‌های آنها شهیدند. اگر من چنین زمانی را دریابم جانم را در اختیار صاحب و رهبر این قیام قرار خواهم داد^{۸۰}».

دلالت این خبر بر اینکه قیام و انقلابی پیش از ظهور قائم(عج) به وقوع خواهد پیوست و اینکه قیام او قیام به حقی است روشن و آشکار است.

۳ - کتاب سنن ابن ماجه در حدیثی از پیامبر اکرم^{صلی الله علیه و آله} روایت نموده که فرمود:

«خداوند برای ما اهل بیت، آخرت را بر دنیا برگزیده و همانا اهل بیت من پس از من

۷۹. ویس فی الرايات رایة اهدی من الیمانی هی رایة هدی لانه یدعو الی صاحبکم، فاذا خرج الیمانی حرم بیع السلاح علی الناس و کل مسلم، واذا خرج الیمانی فانفض الیه فان رایته هدی ولا یحل لمسلم ان یتلوی علیه فمن فعل ذلک فهو من اهل النار لانه یدعو الی الحق والی طریق مستقیم. (غیبت نعمانی / ۱۷۱، چاپ دیگر / ۲۶۵، باب ۱۴، باب ماجاء فی العلامات التي تكون قبل قیام القائم، حدیث ۱۳).

۸۰. کأنی بقوم قد خرجوا بالمشرق یطلبون الحق فلا یعطونه ثم یطلبونه فلا یعطونه فاذا رأوا ذلک وضعوا سیوفهم علی عواتقهم فیعطون ماسألوا فلا یقبلونه حتی یقوموا ولا یدفعونها الا الی صاحبکم، قتلاهم شهداء اما انی لو ادركت ذلک لاستبقت نفسی لصاحب هذا الامر. (غیبت نعمانی / ۱۸۲ - چاپ دیگر / ۲۷۳، باب ماجاء فی العلامات التي تكون قبل قیام القائم باب ۱۴، حدیث ۵۰ - بحار نیز در جلد ۵۲ ص ۲۴۳ همین روایت را به نقل از غیبت نعمانی آورده است.)

همواره با بلا و مصیبتها و پراکندگیها و تبعیدها، روبه رو خواهند شد تا اینکه یک قومی از سوی مشرق که با آنان پرچمهای سیاه است خواهند آمد که دنبال خبر هستند، اما به آنان داده نخواهد شد. پس آنان جنگ و قتال خواهند کرد، پس یاری خواهند شد، آنگاه به آنان آنچه میخواستند داده خواهد شد، اما آنان، آن را نمیپذیرند تا اینکه آن را به مردی از اهل بیت من واگذار کنند، پس زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد، پس از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد. پس هر یک از شما، آن روز را درک کردید به یاری آنان بشتابید، ولو با راه رفتن روی برف^{۸۱}».

۴ - و باز در همان کتاب آمده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مردمی از مشرق قیام می کنند و زمینه را برای حکومت مهدی (عج) آماده می نمایند^{۸۲}».

۵ - در کتاب بحارالانوار از تاریخ قم به سند خویش از ابی الحسن اول [موسی بن جعفر علیه السلام] روایت نموده که فرمود:

«مردی از اهل قم، قیام می کند که مردم را به حق دعوت می نماید و عدهای اطراف او گرد می آیند، همانند قطعه های بزرگ آهن که بادهای شدید و توفانها، آنها را از موضع خود منحرف نمی کنند، از جنگ خسته نمی شوند و نمی ترسند و بر خدای توکل می کنند و عاقبت از آن متقین است^{۸۳}».

احتمال دارد این روایت و روایتهای قبلی منطبق بر انقلاب اسلامی ایران باشد، چنانکه این معنی پوشیده نیست.

۶ - باز در کتاب بحارالانوار از تاریخ قم آمده است که از برخی از اصحاب ما روایت شده که گفت: من نزد امام صادق علیه السلام نشسته بودم که این آیه در نزد آن حضرت قرائت شد:

﴿فَإِذَا جَاءَ وَعَدَ أُولِيهِمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ

۸۱. عن رسول الله صلی الله علیه و آله: انا اهل بیت اختار الله لنا الاخره على الدنيا و ان اهل بیته سيقون بعدی بلاء و تشریداً و تطریداً حتی یأتی قوم من قبل المشرق معهم آیات سود فیستلون الخیر فلا یعطونه فیقاتلون فینصرون فیعطون ما سئلوا فلا یقبلونه حتی یدفعوها الی رجل من اهل بیته فیملؤها قسطاً کما ملؤها جوراً فمن ادرك ذلك منكم فلیأتهم ولو حبواً علی الثلج. (سنن ابن ماجه ۱۳۶۶/۲ باب ۳۴، حدیث ۴۰۸۲).

۸۲. ینخرج ناس من المشرق فیوطنون للمهدی یعنی سلطانه. (سنن ابن ماجه ۱۳۶۸/۲ باب ۳۴، حدیث ۴۰۸۸).

۸۳. رجل من اهل قم یدعوا الناس الی الحق یجتمع معه قوم کزیر الحدید لاتزلهم الریاح العواصب ولا یملون من الحرب ولا یجبنون و علی الله یتوکلون و العاقبة للمتقین. (بحارالانوار ۲۱۶/۵۷ باب ۳۶، حدیث ۳۷).

وعداً مفعولاً^{۸۴} - پس چون وقت اولین انتقام فرا رسد بندگان جنگجو و نیرومند خود را بر شما برانگیزانیم تا آنجا که درون خانه‌های شما را نیز جستجو کنند و این وعده‌ای است حتمی ﴿ پس ما گفتیم فدایت شویم اینان چه کسانی هستند؟ فرمود: «سه مرتبه - به خدا سوگند، اینان اهل قم هستند.»^{۸۵}

۷ - در کتاب صحیح مسلم به سند خویش آمده است که جابر بن عبدالله می‌گوید از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: «پیوسته دسته‌ای از امت من بر اساس حق جهاد می‌کنند و پیروز خواهند بود تا روز قیامت فرا برسد.»^{۸۶}

۸ - باز در همان کتاب به سند خویش از جابر بن سمره از پیامبر اکرم ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «پیوسته این دین برپا خواهد بود و جماعتی از مسلمین برای آن جهاد می‌کنند تا قیامت فرا برسد.»^{۸۷}

و روایات دیگری مشابه این روایات که از ذکر آنها خودداری می‌کنیم.

ج: تعارض روایت با روایات جهاد و امر به معروف و نهی از منکر

ظاهر این روایت، آن‌گونه که اهل سکوت برداشت نموده‌اند با ادله قطعی و روایاتی که در باب جهاد و امر به معروف و نهی از منکر وارد شده تعارض دارد و در مقام تعارض باید از ظاهر این روایت صرف نظر نماییم. زیرا دفاع از اسلام و مسلمین از مهمترین فرایض و واجبات است که در کتاب و سنت بر انجام آن تأکید شده و عقل سلیم بر آن گواهی می‌دهد. وظیفه دفاع از کیان اسلام و مسلمین حتی در شرایطی که حکومت باطلی بر جامعه حاکم باشد و انسان مجبور باشد با استفاده از امکانات آن حکومت، راه هجوم مشرکین و بیگانگان را سد کند و از حق و عدالت دفاع نماید باز ساقط نمی‌گردد، مشروط بر اینکه آن حکومت تأیید نشود. در این باره، روایت قابل توجهی است که متذکر می‌شویم.

«یونس روایت می‌کند که خدمت امام رضا علیه السلام بودم، شخصی آمد و گفت فدایت شوم، به یکی از دوستان و شیعیان شما خبر رسیده که مردی برای جهاد در راه خدا بین مردم،

۸۴. اسراء (۱۷): ۵.

۸۵. روی عن بعض اصحابنا قال: كنت عند ابی عبدالله علیه السلام جالساً، اذ قرء هذه الاية ﴿فاذا جاء وعد اوليهما بعثنا عليكم عباداً لنا اولی بأس شدید فجاسوا خلال الدیار و كان وعداً مفعولاً﴾ فقلنا: جعلنا فداک من هؤلاء؟ فقال: - ثلاث مرات - هم واللّه اهل قم. (بحار الانوار ۲۱۶/۵۷ باب ۳۶، حدیث ۴۰).

۸۶. لاتزال طائفة من امتی یقاتلون علی الحق ظاهرین الی یوم القیامة (صحیح مسلم ۱۵۲۴/۳، حدیث ۱۹۲۳).

۸۷. لن یرح هذا الدین قائماً یقاتل علیه عصابة من المسلمین حتی تقوم الساعة (صحیح مسلم ۱۵۲۴/۳، کتاب الامارة، باب ۵۳، حدیث ۱۹۲۲).

شمشیر و کمان تقسیم می‌کند و او نیز رفته و شمشیر و کمان گرفته است، ولی نمی‌دانسته که این سلاح برای جهاد زیر نظر حکومت جائز است. سپس یاران و اصحاب با او ملاقات نموده و به او گفته‌اند که جنگ همراه با اینها جایز نیست و او را وادار کرده‌اند که شمشیر و کمان را به کسی که از او گرفته بازگرداند.

حضرت فرمود: بلی باید چنین کاری انجام بدهد.

سؤال کننده گفت: اما به دنبال آن شخص گشته، ولی او را نیافته است، به او گفته‌اند که آن شخص از آن محل رفته (یا مرده) است.

حضرت فرمود: پس به مرزها برود، اما جنگ نکند.

گفت: مثل قزوین و عسقلان [محلّی در مرزهای روم] و دیلم [گیلان] و مرزهایی نظیر

اینها؟

حضرت فرمود: بلی.

گفت: اگر دشمنان به مرزهایی که او به عنوان مرزبانی رفته هجوم آوردند چه بکنند؟

فرمود: به خاطر حفظ بیضه و کیان اسلام با آنها بجنگد.

گفت: به هر شکل با آنها بجنگد و جهاد کند؟

فرمود: نه، مگر اینکه دارالاسلام و کشورهای اسلامی در خطر باشد، آیا در نظر تو، اگر

رومی‌ها به شهرهای مسلمانان هجوم بیاورند نباید جلوی آنها را گرفت؟

بلی اگر با هجوم آنان به اساس اسلام و مسلمین لطمه وارد شود باید با آنان بجنگد، به

خاطر خودش [به خاطر تکلیفی که به علت دفاع به عهده اوست] نه به خاطر سلطنت

[بنی‌العباس]، چون که اگر اسلام متلاشی شد و به فراموشی گرایید ذکر و یاد و نام محمد ﷺ

نیز فراموش شده است.^{۸۸}

این روایت را مشایخ سه گانه (شیخ کلینی، شیخ طوسی و شیخ صدوق) روایت

۸۸. فقی خبر یونس قال: سأل ابا الحسن عليه السلام رجل و انا حاضر فقال له: جعلت فداك ان رجلاً من مواليك

بلغه ان رجلاً يعطى سيفاً و قوساً في سبيل الله فاتاه فاخذهما منه و هو جاهل بوجه السبيل ثم لقيه اصحابه

فاخبروه ان السبيل مع هؤلاء لايجوز وامره بردهما قال: فليفعل قال: قد طلب الرجل فلم يجده و قيل له قد

قضى الرجل؟ قال: فليربط ولا يقاتل قال: مثل قزوین و عسقلان و الديلم و ما ا شبه هذه الثغور؟ فقال: نعم،

قال فان جاء العدو الى الموضع الذي هو فيه مرابط كيف يصنع؟ قال: يقاتل على بيضة الاسلام، قال: يجاهد؟

قال: لا الا ان يخاف على دارالمسلمين ارايتك لو ان الروم دخلوا على المسلمين لم ينبغ (يسع - خ ل) لهم

ان يمنعوهم؟ قال: يربط ولا يقاتل. و ان خاف على بيضة الاسلام و المسلمين قاتل فيكون قتاله لنفسه ليس

للسلطان لان في دروس الاسلام دروس ذكر محمد عليه السلام. (وسائل ۱۱/۱۹، باب ۶، از ابواب جهاد عدو،

حدیث ۲).

نموده‌اند و ظاهراً روایتی است صحیحه، چرا که محمد بن عیسی بن عبید، اگر چه علمای رجال در موثق بودن وی اختلاف نظر دارند، اما ظاهراً وی فردی ثقة و مورد اعتماد است، چنانکه نجاشی نیز قائل به همین معناست.^{۸۹}

اما آنچه از مفهوم روایت استفاده می‌گردد و جوب دفاع از حوزه اسلام و مسلمین به هنگام تجاوز و هجوم کفار است و این، امر واضحی است که هیچ شکی در آن نیست، زیرا واگذار کردن دفاع، سبب فرسودگی اسلام و محو شدن آثار و نام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و هنگامی که چیزی واجب شد مقدمات آن نیز به طور حتم واجب و لازم می‌شود و مقدمات دفاع در این زمانها مسلح شدن به سلاح روز و فراگرفتن فنون مختلف نظامی و در حد امکان، تشکل و سازماندهی است.

ضرورت کسب آمادگی برای دفاع

آیا می‌توان گفت جهاد و دفاع و راندن کفار از کشورهای اسلامی واجب است، اما در نهایت باید کار حکومت را به افراد فاسق و دنیا طلب - بدان جهت که آنان در مسائل سیاسی تجربه دارند و علما و افراد عادل، تجربه چندانی در این زمینه ندارند - واگذار نمود؟ آیا باید به امثال آنچه در عراق پس از اخراج انگلیسها توسط جهاد و مبارزات علمای اعلام اتفاق افتاد [و حکومت به دست افراد ناشایسته و غیر متعهد قرار گرفت] تن در داد^{۹۰}، یا اینکه باید نظام را ولو با صرف وقت و امکانات در فراگیری مسائل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، نظامی و تحصیل اطلاع کافی بر حوادث و وقایعی که در عالم می‌گذرد حفظ و حراست نمود و مراقب بود تا جامعه مورد تهاجم فتنه‌ها و مشکلات قرار نگیرد؟ در کتاب کافی از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود:

«والعالم بزمانه لاتهجم علیه اللوابس^{۹۱} - کسی که به زمان خویش آگاه باشد، مورد هجوم شبهات قرار نمی‌گیرد.»

۸۹. رجال نجاشی / ۲۳۵ (چاپ دیگر / ۳۲۳).

۹۰. نظیر آنچه در عراق گذشت انقلاب مشروطیت در ایران بود که به رهبری علما و حمایت مردم مسلمان و مجاهدت مجاهدین مشروطه به پیروزی رسید، اما به علت عدم اطلاع مسلمانان از اداره امور کشور و نیز دسیسه‌های افراد مرموز سیاستمدار و فرصت طلب، از مسیر خود منحرف شد و علما به مدرسه و توده مردم بر سر کسب و کار خود برگشتند و یک مشت افراد غریزه و عمال انگلیس به مجلس راه یافتند و زمام امور را به دست گرفتند، و همچون رضاخان قلد را بر مردم حاکم کردند و مجلس محصول انقلاب مشروطه را به پایگاهی برای توجیه اهداف استعماری خود تبدیل کردند. (مقرر).

۹۱. کافی ۱/ ۲۷ کتاب عقل و جهل، حدیث ۲۹.

و من در شگفتم که چگونه علمای اعلام به امور جزئی مانند حفظ اموال صغیر و غایب، اهتمام ورزیده و آن را از امور حسبیه که شارع مقدس به رها ماندن آن رضایت نداده به حساب می آورند، اما نسبت به کیان اسلام و مقدرات مسلمانان و حفظ شئون و نظام و توان و شوکت آنان بی تفاوتند و تصدی این گونه مسؤلیتها را مخالف احتیاط تلقی می کنند؟ و در نتیجه این گونه امور و انجام آنها را به عهده کسی که به اسلام آشنا نبوده و ملتزم به دستورات آن نیست و تقوای لازم را برای این کار ندارد واگذار می کنند.

بلی! ظاهراً در ابتدای امر، کوتاهی و تقصیری نیز متوجه آنان نیست، زیرا محبوس بودن آنان برای مدت طولانی در گوشه مدارس و سردابها و دور بودن از محیط سیاست در قرنهای متمادی موجب یأس آنان از بازگشتن حکومت به آنان شده و سبب این شده که نسبت به مقدمات و لوازم آن نیز بی توجه باشند و به مرور زمان از این مسؤلیت مهم غفلت نموده و دسیسه های استعمار نیز آنان را هر چه بیشتر به غفلت کشانده است.

اما عجیب تر اینکه حتی پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران با اینکه برای حفظ انقلاب و به عهده گرفتن برخی از مسؤلیتهای آن به همکاری و کمک آنان بسیار نیاز بود، بدین مسؤلیت مهم توجه ننموده و بلکه به جای یاری و کمک و تلاش در جهت فراگیری علمی که حفظ انقلاب و اداره کشور به آن نیازمند است به تهاجم و کارشکنی و حمله به انقلاب پرداختند.

بار خدایا به آبروی محمد و آل محمد، ما را برای نصرت اسلام و تقویت مسلمانان موفق و مؤید بدار. ^{۹۲}

۹۲. چگونه می توان تصور نمود که خداوند، شریعت و دینی را برای همه مردم در همه زمانها و عصرها فرستاده باشد، اما برای حفظ و حراست و دفاع از آن، تکلیفی برای مسلمین مشخص نکرده باشد و در نتیجه بعد از آن همه زحمتهای که برای تبلیغ و گسترش اسلام کشیده شده، در دستی تقدیم افراد فاسق و ظالم گردد.

علمای اعلام در مباحث اصول، این قدر روی مقدمه واجب تکیه نموده و به نصب سلم (نردبان) برای رفتن روی پشت بام مثال می زنند، اما نسبت به فراگیری علم اداره کشور و حکومت اسلامی توجه و عنایتی نمی کنند تا جایی که علمای عراق (در سال ۱۹۲۰) برای دفاع از کشور اسلامی عراق و کوتاه کردن دست انگلیسها قیام کردند و آنها را از کشور بیرون راندند، اما پس از پیروزی به نجف برگشته و مشغول فقه و اصول شدند و کشور را به دست سیاستمداران غیرآشنا به مسائل اسلامی و غیر مسئول نسبت به امور مسلمین سپردند و در نتیجه تمام زحمات به هدر رفت و کار به جایی کشید که الان مثل صدامی، غاصبانه بر آن حکومت می کند و ظالمانه به کشور جمهوری اسلامی هجوم نظامی می آورد. آیا هنر اداره کشور، مخصوص یک مشت فرنگ رفته است یا اینکه افراد متدین هم لازم است علم اداره کشور را بیاموزند؟ خود

قائم کیست؟

بازگردیم به ادامه بررسی مفهوم فقهی روایت: احتمال ضعیف دیگری که در روایت داده می شود این است که مراد از لفظ «القائم» که در این روایت و روایات دیگری نظیر آن آمده است امام دوازدهم علیه السلام که در آخر الزمان قیام می کند نباشد، بلکه مراد از قائم هر کسی که قیام به حق کند باشد و غرض این روایت، تخطئه کسانی باشد که در زمانی که رهبر به حق، مشغول تهیه مقدمات و ایجاد شرایط برای قیام است فرصت طلبانه برای به دست آوردن ریاست و جذب مردم، دست به حرکت‌های شتابزده و ناپخته و زودرس می زنند.

بر اساس این احتمال، شاید بتوان گفت برخی از ائمه علیهم السلام در صدد تهیه مقدمات قیام و انقلاب بودند، اما به خاطر تقیه نکردن برخی از شیعیان و کتمان نکردن رازها یا به خاطر پیش افتادن برخی و دست زدن به حرکت و قیام زودرس، اساس قیام به حق را ویران کرده و زمینه آن را از بین بردند [و این روایت برای بازداشتن افراد از دست زدن به این گونه قیام‌های زودرس باشد].

در کتاب تحف العقول ضمن وصیت امام صادق علیه السلام به مؤمن الطاق (یکی از اصحاب و شاگردان آن حضرت) آمده است:

«فوالله لقد قرب هذا الامر ثلاث مرات فاذعموه، فآخره الله ۹۳ - به خدا سوگند سه مرتبه موقعیت این امر (قیام و انقلاب) نزدیک شد، اما شما آن را فاش کردید، پس خدا آن را به تأخیر افکند».

مرحوم کلینی در اواخر کتاب الحجة اصول کافی، بابی را منعقد نموده، تحت این عنوان که: «همه ائمه علیهم السلام قائم هستند».

در روایت «حکم» از امام باقر علیه السلام آمده است که فرمود: «ای حکم، همه ما قائم به امر خدا هستیم، گفتم پس تو مهدی هستی؟ فرمود: همه ما، هدایت شده به سوی خدا هستیم،



را برای اداره کشور اسلامی آماده نمایند؟ چرا طلاب نباید در کنار درس مکاسب و کفایه، علم اداره کشور را هم بیاموزند و چرا یک مجتهد نباید آگاه به مسائل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی کشور باشد؟ همان گونه که احداث و ایجاد نظام اسلامی لازم و واجب است و اداره امور مسلمین به عنوان امور حسبه به عهده علماست، ایجاد مقدمات و فراگیری علوم آن هم باید در حوزه‌ها باشد. البته اگر انسان توانایی انجام کاری را ندارد نباید آن را تقبل کند بلکه دنبال مقدمه آن که آموزش و کسب صلاحیت است باشد و سپس آن کار را به عهده بگیرد، و مادامی که آمادگی لازم را نیافته از کسانی که آگاه و وارد هستند، استمداد کند. (از افاضات معظم له در درس).

گفتم پس تو صاحب شمشیری؟ فرمود: همه ما صاحب شمشیر و وارث شمشیریم^{۹۴}.
و در روایت دیگری عبدالله بن سنان روایت نموده که گفت: خدمت امام صادق علیه السلام آیه:
«یوم ندعوا کل اناس بامامهم»^{۹۵} - روزی که هر دسته از مردم را به امامشان فرا می خوانیم را
قرائت کردم، حضرت فرمود: «امام آنان کسی است که پیشاپیش آنهاست و او قائم مردم زمان
خویش است»^{۹۶}.

ما پیش از این نیز گفتیم که لفظ امام از نظر لغت برای هر پیشوا و جلوداری وضع شده
است و منحصر به ائمه دوازده گانه علیهم السلام نیست، بر این اساس شاید مراد از «قائم اهل زمان
خویش» نیز اعم بوده و مراد از آن قائم بالفعل در میان هر امت باشد. اما از سوی دیگر این
احتمال بسیار بعید به نظر می رسد، زیرا آنچه از لفظ «القائم» - که همراه با الف و لام تعریف
- در روایات ما به کار برده شده، ظاهر می شود. همان قائم مورد نظر یعنی امام زمان (عج)
است، پس در این صورت مراد از پرچمی که در این روایت، مورد مذمت قرار گرفته، پرچمی
است که صاحب آن مردم را به نفس خویش فراخواند نه به اقامه حق، و اطاعت از امام به
حق، و این نکته ای است شایان توجه و دقت.

۷ - روایت عمر بن حنظله

عمر بن حنظله قال: سمعت ابا عبدالله علیه السلام يقول: «خمس علامات قبل قیام القائم
الصیحة والسفیانی و الخسف و قتل نفس الزکیة والیمانی. فقلت جعلت فداک ان خرج احد
من اهل بیتک قبل هذه العلامات انخرج معه؟ قال: لا»^{۹۷} - عمر بن حنظله روایت می کند که
امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: پنج علامت قبل از قیام قائم وجود دارد: صیحه [ندای آسمانی]
و سفیانی [خروج سفیانی] و فرورفتن به زمین [فرو رفتن لشکر سفیانی به زمین در محلی به
اسم بیدا] و کشته شدن نفس زکیه [شخصی به اسم نفس زکیه و یا انسان با تقوایی که دارای
نفس تزکیه شده است] و یمانی [خروج یمانی]. عرض کردم، فدایت گردم اگر یکی از اهل
بیت شما قبل از این علامتها خروج نمود آیا با وی خروج کنیم؟ حضرت فرمود: نه».

۹۴. فی روایة حکم عن ابی جعفر علیه السلام انه قال: یا حکم، کلنا قائم بامرالله، قلت: فانت المهدی؟ قال: کلنا
نهدی الی الله، قلت: فانت صاحب السیف؟ قال: کلنا صاحب السیف و وارث السیف. (کافی ۱/۵۳۶ باب
الائمه علیهم السلام کلهم قائمون، حدیث ۱).

۹۵. اسراء (۱۷): ۷۱.

۹۶. امامهم الذی بین اظهرهم، وهو قائم اهل زمانه (کافی ۱/۵۳۶، حدیث ۳).

۹۷. وسائل ۱۱/۳۷ باب ۱۳ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۷.

توضیح روایت

این روایت از جهت سند به طور نسبی بد نیست، اگر چه در بین علمای رجال، مورد وثوق بودن عمر بن حنظله مورد گفتگو است.

در متن روایت، شاید مراد به «صیحه» همان ندای آسمانی باشد (که از علائم ظهور است) چنانکه در روایت حلبی از امام صادق علیه السلام وارد شده که فرمود: «در ابتدای روز، ندا دهنده‌ای از آسمان ندا سر می‌دهد: همانا علی و شیعیان او رستگارانند و فرمود: در آخر روز، منادی دیگری ندا سر می‌دهد همانا عثمان و شیعیان او رستگارانند»^{۹۸}. و مراد به «خسف» همان فرو رفتن لشکر سفیانی در سرزمین «بیداء» است.

و اینکه امام علیه السلام عمر بن حنظله و افراد دیگری همانند وی را از خروج با یکی از سادات اهل بیت نهی فرموده، بیانگر این است که این روایت درباره قضیه مشخصی بیان شده و شاید مراد خروج همراه کسی باشد که در آن زمان (یا در زمانهای بعد) قیام نموده و ادعای مهدویت داشته است. بنابراین ذیل روایت بر این معنی تأکید دارد که علامتهای مذکور حتمی است و هر کس از اهل بیت که پیش از این علامتها قیام کند آن «قائم موعود» نیست. در هر صورت، این روایت به جهاد دفاعی نسبت به ما، پس از آنکه لزوم و وجوب آن با کتاب و سنت و عقل ثابت گردید، مربوط نیست.

۸ - روایت «علی بن خنیس»

این روایت و شرح آن، ذیل روایت سوم همین باب ضمن شرح حال سدیر، بیان شد.

۹ - روایت «انس بن محمد»

صدوق باسناده عن حماد بن عمرو و انس بن محمد عن ابيه عن جعفر بن محمد عن آبائه علیهم السلام [فی وصیة النبی لعلی علیه السلام] قال: «یا علی ان ازالة الجبال الرواسی اھون من ازالة ملک لم تنقض ایامه»^{۹۹} - صدوق به سند خود از حماد بن عمرو از انس بن محمد از پدرش از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرانش علیهم السلام نقل می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ضمن وصیتی به علی علیه السلام فرمود: ای علی، همانا از جای کردن کوههای محکم و برافراشته شده آسانتر است از برکنار کردن سلطانی که هنوز روزگار او پایان نیافته است.

۹۸. فی خبر الحلبي عن ابي عبد الله علیه السلام قال: ینادی مناد من السماء اول النهار: الا ان علیا و شیعتہ هم الفائزون، قال وینادی مناد فی آخر النهار: الا ان عثمان و شیعتہ هم الفائزون. (کافی ۸/۳۱۰، حدیث ۴۸۴).

۹۹. وسائل الشیعة ۳۸/۱۱.